

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سلسله مباحث اجتهادی

امربه معروف ونهی از منکر و نقش

زمان و مکان در اجتهاد

حضرت آیت الله العظمی

شیخ جعفر سبحانی «حفظه الله»

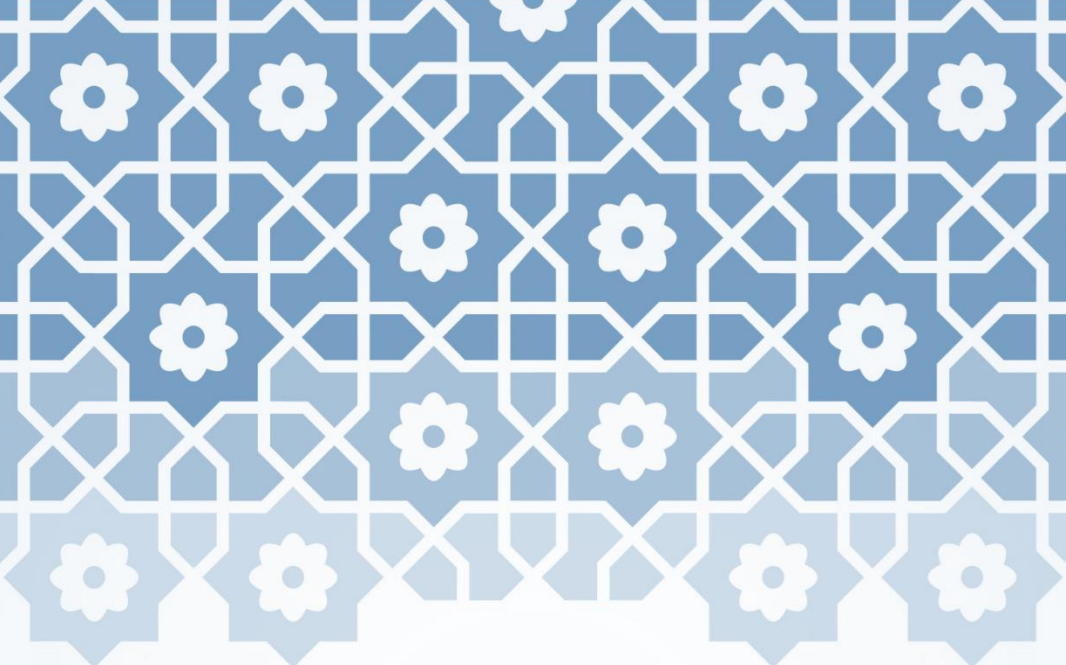
«جلسه هشتم»

۱۴۰۲/۰۳/۲۵


مدرسه علمیه عالی نواب

## فهرست مطالب

- تأثیر زمان و مکان در استنباط احکام شرعی ۴
- انواع اثرگذاری زمان و مکان در استنباط..... ۵
- تأثیر زمان و مکان در صدق موضوعات..... ۶
- مثال اول؛ استطاعت:..... ۶
- مثال دوم؛ فقر:..... ۷
- مثال سوم؛ نفقه زوجة:..... ۷
- مثال چهارم؛ صدق عنوان مثلی و قیمتی:..... ۸
- مثال پنجم؛ صدق عنوان مکیل و موزون:..... ۹
- تأثیر زمان و مکان در ملاکات احکام..... ۱۱
- مثال اول؛ بیع الدّم:..... ۱۱
- مثال دوم؛ اهدا عضو:..... ۱۲
- مثال سوم؛ موارد پرداخت دیه:..... ۱۴
- تأثیر زمان و مکان در کیفیت اجرای حکم..... ۱۵
- مثال اول؛ حلیت انفال برای شیعیان:..... ۱۶
- مثال دوم؛ غنائم جنگی:..... ۱۷
- مثال سوم؛ طواف:..... ۱۹



**تأثیر زمان و مکان در  
استنباط احکام شرعی**



## انواع اثرگذاری زمان و مکان در استنباط

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی خیر خلقه و آله الطاهرین  
و لعنت الله علی اعدائهم اجمعین إلى يوم الدين

عرض کردیم با اینکه زمان و مکان در استنباط حکم شرعی اثرگذار است، ولی دو شرط را باید تا آخر حفظ کنیم؛ شرط اول این است که قانون‌گذار فقط خداست و حتی مصداق لفظ شارع به معنای واقعی فقط خداست و زمان و مکان نباید این اصل را مخدوش کند. شرط دوم هم اینکه همان‌طور که امام صادق (علیه السلام) فرمودند: شریعت اسلام، شریعت دائمی است الی یوم القیامه و دیگر بعد از آن شریعتی نخواهد آمد<sup>۱</sup> و اینکه می‌گوییم زمان و مکان اثرگذار است، این اصل را نباید مخدوش کند. بنابراین ملاحظه خواهید فرمود که در تمام بحث‌هایی که ما داریم، این دو اصل هرگز خدشه بردار نیست، ولی در عین حال زمان و مکان در استنباط مؤثر است.

اما اثرگذاری زمان و مکان به دو نوع است؛ گاهی در موضوعات اثر می‌گذارد. مثل فقر و غنی، استطاعت، امساک به معروف. و گاهی در احکام اثر می‌گذارد. و باز در اثرگذاری در احکام، گاه در ملاک حکم اثر می‌گذارد، گاه در کیفیت اجرای حکم. ما ابتدا بحث اول یعنی اثرگذاری در موضوعات را مطرح می‌کنیم.

<sup>۱</sup> اشاره به این حدیث امام صادق (علیه السلام) که فرمودند: «حَلَالٌ مُّحَمَّدٍ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ (الکافی: ۵۸/۱)

## تأثیر زمان و مکان در صدق موضوعات

البته اثرگذاری در موضوعات به دو نوع است و یک نوع آن برای ما مطرح نیست. آن کدام است؟ آن جایی است که ماهیت نوع عوض بشود، ماهیت موضوع عوض بشود. ماهیت موضوع شراب بود، بعد تبدیل به سرکه بشود. در اینجا جای هیچ بحثی نیست، چون همگی می‌دانیم اگر شراب تبدیل به سرکه شود، مسلماً سرکه حلال است و پاک. پس اگر ما می‌گوییم زمان و مکان مؤثر است، این نوع را نمی‌گوییم و ناچاریم بگوییم باید به گونه دیگری باشد و الا در اینکه تحول موضوع حکم را عوض می‌کند که بحثی نیست.

پس محل بحث ما کجاست؟ بحث ما در موضوعاتی است که در یک زمان مصداقی دارند و الان در این زمان مصداقشان عوض شده است، که چند مورد از آن را از جمله: الاستطاعة، الفقر، الغنى، بذل النفقة للزوجة، و إمساكها بالمعروف را در متن ملاحظه می‌فرمایید و ما با هم چند مثال را بررسی می‌کنیم:

### مثال اول؛ استطاعت:

این موارد در زمان ما با گذشته فرق کرده است. برای مثال در استطاعت، سابقاً اگر کسی اسب و زاد راحله‌ای داشت، می‌توانست حج برود. اما امروز این کافی نیست، امروزه حتی ماشین هم داشته باشد نمی‌تواند حج برود و استطاعت ندارد. استطاعت در ۱۰۰ سال قبل قائم به همین بود که زاد و راحله داشته باشد؛ راحله اسب و کاروان بود. اما الان گذرنامه می‌خواهد، ویزا می‌خواهد، هوایما می‌خواهد، پول می‌خواهد؛ موضوع عوض شده است. بنابراین زمان در معنی استطاعت فرق نگذاشته است، بلکه مصداق استطاعت بر حسب زمان عوض شده است.

## مثال دوم؛ فقر:

در گذشته فقر به این بود که فرد سرپناه و نانِ سفره نداشته باشد، اما الان فقر به این چیزها نیست، حتی اگر یک نفر سرپناهی دارد و نانی هم در سفره دارد الان باز فقیر است. فقیر الان یک چیزهایی می‌خواهد که فقیر سابق نمی‌خواست. من نمی‌خواهم مصداق‌ها را بیان کنم، خود شما می‌دانید. حتی من این‌طور می‌گویم و شوخی هم نمی‌کنم که گاهی غنی سابق، فقیر امروز است. کسی که ۱۰۰ سال پیش به او غنی می‌گفتند، الان فقیر محسوب می‌شود. الان مثلاً داشتن ساعت مچی لازم است، داشتن تلفن لازم است. همچنین امور دیگر و این‌ها همه جزء لوازم زندگی است. در حالی که سابقاً این مسائل نبود.

## مثال سوم؛ نفقه زوجة:

برویم سراغ بحث نفقه زوجه. قدیم می‌گفتند نفقه به این است که به زوجه لباس بدهند و شکمش را سیر کنند، اما الان این مقدار کافی نیست. الان این مصداق «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»<sup>۱</sup> نیست. الان اگر برای زنی این مقدار را فراهم کنید او قانع نیست، چراکه زمان و نیازها فرق کرده و نیاز سابق، غیر از نیاز امروز است. بنابراین مفاهیم سر جایش است، فقط اختلاف در مصداق است که مصداق روی هم‌رفته عوض شده است. عبارت را ببینید:

فإن هذه العناوين لموضوعات لأحكام شرعية، واضحة ولكن تختلف محققاتها (یعنی مصداق) حسب اختلاف الزمان و المكان، فمثلاً:

<sup>۱</sup> سوره مبارکه بقره - آیه شریفه ۲۳۱

التمكّن من الزاد و الراحلة التي هي عبارة أخرى عن الإستطاعة له محقّقات مختلفة عبر الزمان، فربما تصدق على مورد في ظرف و لا تصدق عليه في ظرف آخر (الآن شرایط عوض شده است). كما هو الحال في الإمساك بالمعروف، فإنّها تختلف حسب الظروف الاجتماعية، و تبدّل أساليب الحياة و لا بُد إذا قلنا إنّ فقير اليوم غنيّ الأمس.

بنابراین این مواردی که ملاحظه فرمودید، مفاهیمش عوض نشده اما مصادیقش عوض شده است. چون مسئله واضح است من توضیح بیشتر نمی‌دهم. بحث ما کجاست؟ مواردی که موضوعات عوض می‌شود، نه احکام. تغییر احکام را بعداً بررسی می‌کنیم.

### مثال چهارم؛ صدق عنوان مثلی و قیمی<sup>۱</sup>:

آقایان همگی در مکاسب بحث مثلی و قیمی را خوانده‌اید. شیخ<sup>۱</sup> (اعلی الله مقامه) می‌گوید: ملاک مثلی و قیمی این است؛ اگر چیزی مصادیق یکسانش بیشتر باشد، این مثلی است اما اگر مصادیق یکسان آن کمتر باشد، قیمی است و لذا می‌گوید لباس قیمی است، نه مثلی. چرا؟ چون سابقاً لباس‌ها دستباف بوده و بافته نمی‌توانست یک نوع قبا و لباس دقیقاً مشابه تحویل بدهد و لذا گفته‌اند لباس مثلی نیست، بلکه قیمی است. ظروف هم سابقاً قیمی بود، چون غالباً ظروف را از گل درست می‌کردند، لذا می‌گفتند این قیمی است، چون

---

<sup>۱</sup> مرتضی انصاری دزفولی معروف به شیخ انصاری (۱۲۱۴-۱۲۸۱ق) از فقیهان بزرگ شیعه در قرن سیزدهم قمری که بعد از صاحب جواهر، مرجعیت عامه یافت. شیخ انصاری را «خاتم الفقهاء و المجتهدين» لقب داده‌اند. وی با نوآوری، علم اصول و به دنبال آن، فقه را وارد مرحله جدیدی کرد. کتاب‌های رسائل و مکاسب مهم‌ترین آثار او هستند.



یکسانش کم است. اما الان چطور؟ الان همان لباسی که شیخ می‌گوید قیمی است، مثلی محسوب می‌شود. چرا؟ چون گاهی کارخانه یک میلیون متر پارچه یکنواخت تحویل می‌دهد و این غیر از سابق است که دستباف بود و لباس دستباف نمی‌توانست یکنواخت باشد. همین‌طور ظروف الان همه یکسان است، چرا که کارخانه تحویل می‌دهد. پس زمان و مکان آمده و در موضوع اثرگذاری کرده؛ صار القیمی مثلیاً. حتی اگر به من ایراد نکنید این حرف را در حیوان هم می‌توانیم بگوییم. همه علما می‌گویند: مرغ قیمی است. اما الان این جوجه کشی که راه افتاده مسئله را مثلی کرده است، چراکه صد تا جوجه یکنواخت تحویل شما می‌دهد. بنابراین موضوع از نظر مصداق عوض شده، نه از نظر حکم شرعی.

### مثال پنجم؛ صدق عنوان مکیل و موزون:

بروبیم سراغ مورد بعدی؛ آقایان می‌دانید که مکیل و موزون را اگر بخواهیم با مماثلش عوض کنیم باید از نظر وزن یا کیل یکسان باشد. چیزی که مکیل و موزون است و موقع فروش یا آن را می‌کشند، یا کیل می‌کنند را اگر بخواهیم عوض کنیم باید مقدارش یکسان باشد. یک من گندم درجه یک را اگر بخواهیم با یک من گندم درجه دو عوض کنیم، نمی‌توانیم بیشتر بگیریم و باید همان یک من باشد. چرا؟ چون قانون کلی این است که مکیل و موزون را اگر معاوضه کردید باید یکسان باشد. اما مکیل و موزون ثابت نیست. برخی چیزها در کشوری مکیل و موزون است، اما در کشور دیگر جزء معدودات است. همین بادمجان در منطقه‌های شما کشیدنی است، اما در مناطقی از آذربایجان عددی است. بنابراین حکم واحد است و اگر بخواهیم مکیل و موزون را با مثلش عوض کنیم نباید کم و زیاد شود، اما شهر به شهر فرق می‌کند و یک جنس در اینجا مکیل و

موزون است، اما در جاهای دیگر معدود است. در اینجا باز موضوع عوض شده نه حکم. حکم این است که «کل مکیل و موزون اذا عوّض بمثله یجب أن یکون مماثلاً لا أزید و لا أنقص»، اما یک شیء واحد در اینجا مکیل است در جاهای دیگر مکیل نیست. در اینجا موزون است، در جاهای دیگر موزون نیست. عبارت را ملاحظه بفرمایید:

فی صدق المکیل و الموزون علی شیء حیث إنّ الحکم الشرعی هو بیع المکیل بالکیل، و الموزون بالوزن، لا بالعدّ، ولكن هذا یختلف حسب اختلاف البیئات و المجتمعات، و یلحق بکلّ حکمه.

و من أحكامهما أنّه لا تجوز معاوضة المتجانسین متفاضلاً إلاّ مثلاً بمثل، إذا کانا من المکیل و الموزون، دون المعدود، و هذا یختلف حسب اختلاف الزمان و المكان، فرب جنس یباع بالکیل و الوزن فی بلد و بالعدّ فی بلد آخر، و هكذا یلحق بکل حکمه.

تا اینجا ما پنج مثال زدیم که موضوعات با زمان و مکان عوض شد. مثال‌ها را تکرار کنیم؛ اولین مثال ما مسئله استطاعت در حج و زاد و راحله بود. مثال دوم ما مسئله صدق عنوان فقیر و غنی بود. مثال بعدی در مورد نفقه زوجه و مثال بعدش در مورد صدق عنوان مثلی و قیمی بود. مثال آخر هم در مورد صدق عنوان مکیل و موزون بود. کلام ما در قسم اول که به این می‌پرداخت که مصادیق موضوع حکم شرعی حسب زمان متحول می‌شود، تمام شد.

## تأثیر زمان و مکان در ملاکات احکام

دومین حالت این است زمان و مکان اثرگذار است اما نه در موضوع، بلکه در ملاکات حکم. همه می‌دانید که ما امامیه معتقدیم احکام الله تابع مصالح و مفاسد است و احکام شارع لغو نیست بلکه دارای ملاک است. اما ملاکات احکام در طول زمان عوض می‌شود. البته این را با موضوع اشتباه نکنید، بحث از موضوع گذشت. بحث ما الان در مورد ملاک احکام و مصالح و مفاسد است. الان با مثال‌هایی بحث را روشن می‌کنم.

### مثال اول؛ بیع الدّم:

اگر شما از زمان شیخ مفید<sup>۱</sup> تا ۵۰ سال پیش را ملاحظه کنید، فقها می‌گفتند: «یحرم بیع الدّم» یکی از امور حرام، فروش خون است. حتی شیخ انصاری هم در مکاسب محرمة بیع الدّم را حرام شمرده. چرا بیع الدّم حرام بود؟ چون ملاکش این بود که دم برای خوردن بود و خوردنش حرام است، بنابراین بیعش هم حرام است. هیچ ملاک دیگری برای بیع الدّم به ذهنشان نمی‌رسید و خیال می‌کردند که فائده خون تنها خوردن است و از آنجاکه خون نجس است و خوردن نجس حرام، پس بیعش هم حرام است. اما پزشکی امروز آمده برای خون منفعت عجیبی درست کرده است. می‌گویند خون دادن، حیات دادن

---

<sup>۱</sup> محمد بن محمد بن نعمان مشهور به شیخ مفید (۳۳۶ق یا ۳۳۸ق — ۴۱۳ق) متکلم و فقیه امامیه در قرن‌های چهارم و پنجم قمری بود. گفته شده شیخ مفید با تدوین علم اصول فقه، روشی جدید در اجتهاد فقهی ارائه داد که راه میانه‌ای بود در برابر دو روش عقل‌گرایی افراطی و اکتفاکردن به روایات بدون توجه به عقل. شیخ صدوق، ابن جنید اسکافی و ابن قولویه مشهورترین استادان شیخ مفید بودند. شیخ طوسی، سید مرتضی، سید رضی و نجاشی نیز از شاگردان معروف او به شمار می‌روند. الْمُقْنِعَة در علم فقه، اوائل المقالات در دانش کلام و الإرشاد در شرح حال امامان شیعه معروف‌ترین آثار شیخ مفید شمرده شده‌اند.

است. الان تمام بیمارستان‌های ما خیلی از اوقات، خصوصاً روز عاشورا اعلام می‌کنند که آقایان بیایند و خون بدهند. حالا کسی می‌گوید: من حاضرم خون بدهم، اما در مقابلش پول می‌گیرم. اشکالی ندارد. هستند کسانی که خون بیشتری دارند و فقیر هستند، حاضرند خون خود را بفروشند اما برای استفاده مصدومین و مجروحین. بنابراین حکم عوض نشد، ملاکش عوض شد؛ «یحرم بیع الدّم للأکل و يجوز بیع الدّم لمعالجة المصدومین و المجروحین» و الان همه آقایان مسئله فروش خون برای درمان مریض را تجویز می‌کنند.

### مثال دوم؛ اهدا عضو:

شبی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) درگذشت، وصیت‌نامه‌ای دارد و خطاب به فرزندانش می‌گوید: مبادا بعد از مرگ من قاتلم را بگیری و مثله کنی. سپس روایتی را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می‌کنند که از جدتان شنیدم: «ایاکم و المثلة ولو بالکلب العقور»<sup>۱</sup>. مثله چیست؟ این که اعضاء را قطعه قطعه کنند. ما هم همین را می‌گوییم، اما این حرمت در صورتی است که اعضاء را قطعه کنیم، به خاطر اینکه تشفی پیدا کنیم. تشفی یعنی چه؟ یعنی می‌آمدند قاتل را قطعه قطعه می‌کردند، استشفائاً و برای انتقام. اما اگر من یکی از کلیه‌های خودم را می‌فروشم به برادرم که در حال مرگ است، این ربطی به آن ندارد. این را اصلاً مثله نمی‌گویند. مثله این است که ملاکش تشفی باشد، اینجا ملاکش تشفی نیست. ملاک در اینجا احیاء است. عضوی را می‌دهم، حالا کلیه که عضو خیلی مهمی است یا عضو دیگری را می‌دهم به برادرم یا خواهرم یا سایر بستگانم یا به دیگران می‌فروشم. این کار اشکالی ندارد و

<sup>۱</sup> لاحظ نهج البلاغة: قسم الرسائل، برقم ۴۷

نمی‌گویند شما مثله کرده‌اید. مثله وقتی است که به عنوان تشفی این کار انجام شود اما اینجا عنوان تشفی در کار نیست. عبارت را ملاحظه بفرمایید:

ان قطع أعضاء المیت أمر محرّم فی الإسلام، قال رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم): «إياكم و المثلة ولو بالکلب العقور» و من الواضح أنّ ملاک التحريم هو قطع الأعضاء لغاية الانتقام و التشفی، و لم یکن یومذاک أى فائدة تترتّب علی قطع أعضاء المیت سوى تلبية للرغبة النفسية -الانتقام- ولكن اليوم ظهرت فوائد جمّة من وراء قطع أعضاء المیت، حيث صارت عملية زرع الأعضاء (ما می گوئیم پیوند، عربها می گویند زرع) أمراً ضرورياً يستفاد منها لنجاة حياة المشرفین علی الموت.

امروز هستند کسانی که وصیت می‌کنند: بعد از مرگ من کلیه بنده را اهدا کنید. البته در حال حیاتش هم اشکال ندارد، بعد از مرگش هم اشکالی ندارد. به شرط اینکه در زمان محدودی باشد و اگر زمان بگذرد و فاسد بشود درست نیست. خوب کسانی که دچار مشکل کلیه هستند، زندگی‌شان سخت است و بعضی می‌گویند: وقتی من مردم کلیه بنده را اهدا کنید. طبیب می‌آید و این کلیه را با ابزار و اسبابی در می‌آورد و فوراً هم به بدن دیگری وصل می‌کنند. این را نمی‌توانیم بگوییم مصداق مثله است. مثله در جایی است که بخواهد انتقام بگیرد، اما این انتقام نیست. بلکه می‌خواهد برادرش که در حال مرگ است، حیاتش را باز یابد. البته من مثال میت را زدم، مثال غیر میت هم هست. کسانی هستند که حاضرند چشم خود را بدهند، هیچ اشکالی ندارد، به شرط اینکه بتوانند آن چشم را متصل کنند.

ملاحظه می‌فرمایید که در همه این موارد ملاک عوض می‌شود. در بحث قبلی ما مصادیق عوض می‌شد، اما اینجا ملاکات عوض می‌شود. همان که عرض کردیم: احکام الله تابع لالمصالح و المفاسد.

### مثال سوم؛ موارد پرداخت دیه:

مثال سومی که عرض می‌کنیم این است که حتماً در کتاب شرح لمعه خوانده‌اید که آقایان گفته‌اند: پرداخت دیه به ۶ چیز است؛ «الأنعام الثلاثة، و الحلة الیمنیة، و الدرهم و الدینار». اما الان کسی که خدایی نکرده دیگری را زیر گرفته و می‌خواهد دیه بدهد، هیچ کدام از این‌ها را گیر نمی‌آورد، اینکه بخواهد حله یمنی یا درهم طلا و دینار نقره بدهد. البته شتر ممکن است در برخی مناطق گیر بیاید، اما در جاهای دیگر نیست. لذا فقها گفته‌اند دیه با همین اسکناس هم قابل پرداخت است. چرا؟ چون ملاک، ارزش است. یا خود شتر را بدهد، یا ارزش آن را به وسیله ریال بپردازد. یا حله یمنی بدهد، یا ارزش آن را. شرع مقدس ما را متعبد نکرده به این موارد و بس. این‌ها را که گفته، چون در آن زمان پول رائج درهم و دینار بوده. حتی تا اواخر قاجار هم در ایران پول همان درهم و دینار بود، اما الان دیگر نیست. بنابراین میزان خود اینها نیست، میزان ارزش این‌هاست و اگر ارزش این‌ها را من ادا کنم چه اشکالی دارد؟ اینکه حضرت امام (ره) می‌فرماید: من فقه جواهری را دوست دارم و هرگز از آن عبور نمی‌کنم، اما زمان و مکان در استنباط مدخلیت دارد، منظورش این است. فقیه نباید در اینجا جمود کند و بگوید: حتماً بروید درهم و دیناری که پیدا نمی‌شود، بیاورید. چراکه معنایش این است که اسلام نمی‌تواند جامعه امروز را اداره کند. آنهایی که در این مسئله جمود می‌کنند، توجه ندارند که دارند می‌گویند اسلام

مربوط به قرن پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، نه عصر حاضر. پس این هم یک مثال دیگر. عبارت را ببینید:

دلّت الروایات على أنّ دية النفس تؤدّى بالأنعام الثلاثة، و الحلّة الیمانیة، و الدرهم و الدینار، و مقتضى الجمود على النص عدم التجاوز عن النقدین إلى الأوراق النقدية (مثل ریال)، غیر أنّ الوقوف على دور النقود فى النظام الاقتصادی، و انتشار أنواع كثيرة منها فى دنیا الیوم، و النظر فى الظروف المحیطة بصدور تلك الروایات، یشرف الفقیه على أنّ ذکر النقدین بعنوان انه أحد النقود الرائجة آنذاك (زمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درهم و دینار بود، لذا ایشان این دو را نام بردند. اگر آن زمان هم ریال بود، ریال را هم می گفتند). و لذلک یجزى دفعها من الأوراق النقدية المعادلة للنقدین الرائجة فى زمانهم، و قد وقف الفقهاء على ملاک الحكم عبر تقدّم الزمان.

## تأثير زمان و مكان در کیفیت اجرای حکم

تا اینجا دو نوع تأثیرگذاری را خواندیم؛ نوع اول این بود که زمان و مکان، مصادیق موضوع را عوض می کند و نوع دیگر اینکه ملاک حکم را عوض می کند. اما مورد سوم جایی است که زمان و مکان کیفیت اجرای حکم را عوض می کند. غیر از آن دو شد؛ در اولی موضوع و مصادیق عوض می شد و در دومی ملاکات، اما در این مورد کیفیت اجراء حکم عوض می شود. عنوان را ببینید: «تأثیرهما فى کیفیتة تنفيذ الحكم» ما در فارسی می گوئیم اجراء، عربها می گویند تنفيذ الحكم. من الان برای شما مثال می زنم:

## مثال اول؛ حلیت انفال برای شیعیان:

آقایان می‌دانید که در روایات ما هست که ائمه اهل بیت (علیهم السلام) انفال را برای شیعیان حلال کرده‌اند. بحث سر تحلیل انفال است، نه خمس. می‌فرمایند که انفال را «ابحنا لشیعتنا». انفال چیست؟ معادن، مراتع به شرطی که حریم نباشد و... سابقاً در اجرای این حکم مشکلی نبود و اگر آدمی می‌خواست از معدنی استفاده کند، چند کارگر می‌آورد و از معدن استفاده می‌کرد. مثلاً از معدن زغال سنگ یا معادن دیگر. اما الان ابرقدرت‌هایی هستند که اگر بگوییم معادن در اختیار شماست، این‌ها وسائل عجیبی دارند و با وسائل امروز و صنعت امروز، معادن را ریشه‌کن می‌کنند. آن موقع یک نفر می‌شود سرمایه‌دار بزرگ، بقیه هم فقیر. پس اینجا چه کنیم؟ از آن طرف می‌فرماید: «ابحنا لشیعتنا»، از این طرف می‌بینیم اگر در اختیار این افراد قرار بدهیم که اینها ابزار آلات پیشرفته دارند، معادن را ریشه‌کن می‌کنند و ابرقدرت می‌شوند و به دیگران نمی‌رسد. اینجا است که حکیم - یعنی فقیه - وارد می‌شود و می‌گوید حکم امام (علیه السلام) علی عینی و رأسی، اما تنفیذش باید در این موارد زیر نظر ولی فقیه باشد، زیر نظر یک دولتی به گونه‌ای مدیریت شود که آن چنان نباشد که یک طبقه مرفه و طبقه دیگر فقیر باشند. یک حدی برایش معین می‌کنند و یک مالیات برای آن قرار می‌دهند تا هم معادن استخراج شود، هم در عین حال آن مفسده‌ای که بیان شد از بین برود. بنابراین زمان و مکان حکم را عوض نکرده؛ «ابحنا لشیعتنا»، اما به گونه‌ای نباشد که یک نفر بتواند یک روزه و یکساله و دوساله یک معدن طلا را در بیاورد و بقیه را تبدیل به یک صحرای خالی کند و دیگران فقیر بشوند. عبارت را ببینید:



تضافت النصوص على حلیة الفیء و الأنفال للشیعة فی عصر الغیبة، و من الأنفال المعادن و الأجسام (جنگلها) و أراضی الموات، و قد كان الانتفاع بها فی الأزمنة الماضية محدودا، ما كان یثیر مشكلة، و أما الیوم و مع التطور الأسالیب الصناعية و انتشارها بین الناس أصبح الانتفاع بها غیر محدود، فلو لم یتخذ أسلوباً خاص فی تنفیذ الحكم لآدی إلى انقراضها أولاً (گاهی معدن از ریشه از بین می‌رود)، و خلق طبقة اجتماعية مرفهة و أخرى بائسة فقيرة ثانياً.

همان طوری که از آن طرف مباح است، از این طرف هم اسلام نمی‌خواهد که جمعیتی صددرصد مرفه بشوند و جمعیت دیگر فقیر. اینجا چه می‌کنند؟ اینجا برنامه‌ای اجرا می‌کنند که بهره‌برداری از انفال و معادن را محدود کنند، تا هم طرف بهره‌برداری کند، هم آن مفسده‌ای که گفتیم پیش نیاید.

فالظروف الزمانية و المكانية تفرض قيودا على إجراء ذلك الحكم بشكل جامع يتكفل إجراء أصل الحكم، أي حلیة الأنفال للشیعة أولاً، و حفظ النظام و بسط العدل و القسط بین الناس ثانياً، بتقسیم الثروات العامة عن طریق الحاكم الإسلامی الذي یشرف على جمیع الشؤون لینتفع الجمیع على حد سواء.

## مثال دوم؛ غنائم جنگی:

اما یک مثال دیگر هم عرض می‌کنم خدمتتان؛ آقایان در کتاب جهاد خوانده‌اید که بعد از آنکه مسلمانان بر کفار غالب شدند، بعد ما وضعت الحرب أوزارها، تمام سلاحی که در دست دشمن است، به عنوان غنائم گرفته می‌شود

و اگر کسی اسب داشت، دو برابر و اگر پیاده نظام بود یک برابر غنیمت می‌گیرد. تمام آنچه از ابزار جنگ در میدان جنگ به دست می‌آوردند، بین مسلمین تقسیم می‌کردند؛ للراجل واحد و للفارس اثنان. اما حالا چطور؟ حالا اگر مسلمانان بر کافری غلبه کردند، آیا باید آنچه در میدان جنگ است را به سربازان بدهند؟ در میدان جنگ چیست؟ توپخانه است، تانک است، هواپیماهای جنگی است. آیا می‌شود اینها را دست افراد داد؟ بنابراین حکم سرچایش است، اما ما باید ببینیم اینجا برای اجرای حکم چه کنیم؟ اینجا امکان ندارد که توپ و تانک را بین سربازها تقسیم کنیم. لذا باید اینها را قیمت‌گذاری کنند و قیمت آن را به سربازان بپردازند، اما عینش ملک دولت اسلامی باشد. بنابراین نباید به اسلام دهن کجی کنیم که اسلام گفته: بعد از اتمام جنگ، تمام ادوات نظامی مال مقاتلین است. در آن زمان ادوات نظامی شمشیر بود، سپر بود، تیر بود، اما الان ادوات نظامی چیزهایی است که گاهی سبب قتل جمیع می‌شود، لذا این نمی‌تواند در اختیار افراد قرار بگیرد.

اتَّفَقَ الفقهاء على أنَّ الغنائم الحربية تقسّم بين المقاتلين على نسق خاص بعد إخراج خمسها لأصحابها، لكن الغنائم الحربية في عصر صدور الروايات كانت تدور بين السيف و الرمح و السهم و الفرس و غير ذلك، و من المعلوم أنَّ تقسيمها بين المقاتلين كان أمرا ميسرا آنذاك، أمّا اليوم و في ظل التقدّم العلمي الهائل، فقد أصبحت الغنائم الحربية تدور حول الدبابات (تانک) و المدرّعات (ماشین‌های رزمی) و الحافلات (ماشین‌های باری بزرگ) و الطائرات المقاتلة (هواپیماهای جنگی) و البوارج الحربية (کشتی‌های جنگی)،

ومن الواضح عدم إمكان تقسیمها بین المقاتلین بل هو أمر متعسر، فعلى الفقيه أن يتخذ أسلوباً فى كيفية تطبيق الحكم على صعيد العمل ليجمع فيهما بين العمل بأصل الحكم (يعنى قيمت) و الابتعاد عن المضاعفات الناجمة (عوارض و مفساد) عنها.

لذا به ناچار باید آنچه در میدان جنگ گرفته‌اند قیمت‌گذاری کنند و قیمتش را به مقاتلین بپردازند، اما عین آنها باید در اختیار خود حکومت اسلامی باشد. بنابراین زمان و مکان در کیفیت اجراء حکم اثر گذاشت.

### مثال سوم؛ طواف:

برای این مورد یک مثال دیگر هم می‌گوییم و بحث من تمام است. در ایام قدیم که من حج رفتم، طواف بین مقام ابراهیم و بیت ممکن بود و شما می‌دانید که از نظر شیعه طواف باید بین بیت و مقام ابراهیم باشد که حدود ۲۶ ذرع است. اما الان اگر ما بخواهیم این حکم را عملی کنیم امکان ندارد، چراکه جمعیت آنجا میلیونی است و به این جمعیت عظیم نمی‌توانیم بگوییم همه‌تان بین مقام و بیت طواف کنید. چه کنیم؟ علمای ما در اینجا تنفیذ حکم را فرض کرده‌اند و گفته‌اند اگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در این زمان حاضر بود و به این جمعیت میلیونی می‌گفت: بروید بر بیت طواف کنید، مردم چه می‌فهمیدند؟ می‌گفتند: الاقرب فالاقرب. همه بروید، اگر بین آن دو شد بهتر، و الا الاقرب فالاقرب. پس همین که به چند میلیون نفر می‌گویند: بروید بر بیت طواف کنید، معنی‌اش این است که الاقرب فالاقرب. پس حکم را عوض نکرده‌اند، بلکه اجرای حکم را عوض کرده‌اند. چون اگر همگی بخواهند بین مقام و بیت طواف کنند قتل عام می‌شوند. خدا رحمت کند مرحوم آیت الله گلپایگانی (ره) را، این

بیان ایشان بود. می‌گفت: اگر حکم شرع به این جمعیت گفته شود که بروید طواف کنید، چه می‌فهمند؟ می‌فهمند که همگی بروید اما دعوا نکنید؛ الاقرب فالاقرب. و لذا هر مقداری نزدیک‌تر ممکن است نزدیک‌تر، و الاً بقیه بروند تا آخر مسجد می‌توانند طواف کنند.

انّ الناظر فی فتاوی الفقهاء السابقین فیما یرجع إلى الحج من الطواف حول البيت و السعی بین الصفاء و المروة و رمی الجمار و الذبح فی منی یحسّ حرجاً شديداً فی تطبیق عمل الحج علی هذه الفتاوی، ولكن تزايد وفود حجاج بیت الله عبر الزمان یوما بعد یوم، أعطی للفقهاء رؤی (یعنی دید) وسیعة فی تنفيذ تلك الأحكام علی موضوعاتها، فأفتوا بجواز التوسع فی الموضوع لا من باب الضرورة و الحرج، بل لانتتاح آفاق جدیدة أمامهم فی الاستنباط.

و این حکم از باب ضرورت نیست، بلکه اصلاً حکم اولی است. نه اینکه به خاطر حرج است، نه حکم اولی است. وقتی که به مسلمانان بگویند با بیت طواف کنید، معنایش این است که الاقرب فالاقرب.

دوباره موارد را یک دور با هم مرور کنیم؛ مورد اول کدام بود؟ تغییر در مصادیق. مورد دوم تغییر در ملاکات بود و مورد سوم تغییر در کیفیت اجراء احکام است. اینکه احکام باشد اما کیفیتش فرق کند. پس تا اینجا ما سه موضوع را بیان کردیم؛ اول تغییر در مصادیق، دوم تغییر در ملاکات و سوم کیفیت اجراء حکم. تا ان شاء الله در جلسه بعد ببینیم مورد چهارم چیست.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

اللَّهُمَّ ارزُقْنَا تَوْفِيقَ الطَّاعَةِ، وَبُعْدَ الْمَعْصِيَةِ، وَصِدْقَ النَّبِيِّ، وَعِزَّانَ الْحُرْمَةِ،  
وَأَكْرَمْنَا بِالْهُدَى وَالْإِسْتِقَامَةِ، وَسَدِّدْ أَسْنَتَنَا بِالصَّوَابِ وَالْحِكْمَةِ، وَأَمَلْ قُلُوبَنَا بِالْعِلْمِ  
وَالْمَعْرِفَةِ، وَطَهِّرْ بَطُونَنَا مِنَ الْحَرَامِ وَالشُّبْهَةِ  
وَالسَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ

